جلسه 363

سه شنبه 26/03/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در تمسک به استصحاب در مسأله لباس مشکوک بود. عرض کردیم سه احتمال در مرکز شرطیت وجود داشت: یکی اینکه مرکز شرطیت لباس مصلی باشد. صل و لایکون لباسک مما لایؤکل لحمه. احتمال دوم این است که مرکز شرطیت خود صلاة باشد. صل و لا تکون صلاتک فی ما لایؤکل لحمه. احتمال سوم این است که مرکز شرطیت خود مصلی باشد. صل و لاتکن لابسا لما یؤکل لحمه.

مرحوم آقای خوئی فرمودند احتمال سوم متعین است و ظاهر موثقه سماعه است که فرمود ولاتلبسون شیئا منها تصلون فیه. اما احتمال اول ودوم معقول نیست، چون احتمال اول شرط را لباس قرار می دهد که لباس از اجزاء حرام گوشت نباشد. مگر در اختیار من است که این چرم از اجزاء روباه باشد یا از اجزاء روباه نباشد. بلکه تابع اسباب تکوینیه خودش هست. واما اینکه بخواهد شرط صلاة باشد این هم غیر معقول است، چون صلاة یک فعل مکلف است، لبس ما لایؤکل لحمه فعل دیگر مکلف است. اینها رابطه شان رابطه ظرف ومظروف نیست، کما اینکه صحیح نیست بگوئیم القیام فی التکلم، چون رابطه دو فعل با هم رابطه ظرفیت ومظروفیت نیست، نه زمان است احد الفعلین بالنسبة الی الفعل الآخر و نه مکان است نسبت به او. ولذا در موثقه ابن بکیر که آمده الصلاة فی وبره فاسد باید توجیه کرده و حمل بر مجاز کنیم.

فیتعین الاحتمال الثالث. طبق احتمال ثالث هم که غالبا استصحاب عدم لبس ما لایؤکل لحمه جاری می شود بلا أیّ مشکل.

اقول: این فرمایش آقای خوئی به نظر ما ناتمام است. اما اینکه فرمود نمی تواند شرط لباس باشد چون غیر اختیاری است، که لباس از اجزاء حیوان حرام گوشت باشد یا نباشد این فعل اختیاری مکلف نیست تا تحت امر قرار بگیرد. ما عرضمان این است که شرط واجب با جزء واجب فرق می کند. جزء واجب باید اختیاری باشد. اما شرط واجب تقید به آن باید اختیاری باشد، چون آنچه که تحت امر قرار می گیرد تقید الواجب بالشرط است و نه خود شرط. شارع به شما می گوید بر شما واجب است حج را فی موسمه انجام دهید، شرط واجب این است که ماه ذیحجه فرا برسد که تحت اختیار مکلف نیست. یا شارع می گوید بر شما واجب است یک روز روزه قضاء بگیرید، شرط واجب این است که من حین طلوع الفجر الی غروب اللیل امساک کنید. این طلوع فجر در اختیار من و شماست؟ شرط وجوب که نیست، چون من فاته صوم شهر رمضان یجب علیه القضاء، وجوب فعلی است از زمان فوت صوم شهر رمضان. پس زمان شرط واجب است. چون غیر اختیاری است پس نباید شرط واجب باشد؟. تقید واجب به شرط تحت طلب می رود نه خود شرط. در اینجا هم تقید صلاة بأن لایکون لباسک مما لایؤکل لحمه این تحت طلب می رود. از شما می خواهیم که نمازتان در حالی باشد که لباس شما از اجزاء حیوان حرام گوشت نباشد. خب شما می توانید این لباسی را که از چرم روباه گرفته شده در بیاورید و دور بیندازید. لباس شما دیگر از اجزاء حیوان حرام گوشت نیست. لباس شما یعنی ملبوس شما فی الصلاة. خب ملبوس شما فی الصلاة در اختیار شماست که از اجزاء حیوان حرام گوشت نباشد، به این نحو که اگر یک چرم متخذ از روباه بود آن را دو بیفکنید. در شرط واجب استصحاب جاری هست و اثبات می کند تقید واجب را.

وانگهی این نکته را دقت کنید که: موضوع این است که أن لایکون ما تلبسه من اجزاء ما لایؤکل لحمه. خب در اختیار شما نیست که آنچه را که می پوشید از اجزاء حیوان حرام گوشت نباشد؟ در اختیار شما است. می توانید این پالتوی را که از چرم روباه گرفته شده است دور بیندازید. شرط هم در اختیار شما است. ما اول ادعا کردیم که تقید تحت طلب است، حالا می گوئیم حتی اگر خود این قید و شرط تحت طلب باشد باز در اختیار شما است. چون گفته اند لایکون ما تلبسه من اجزاء ما لایؤکل لحمه. شما نمی توانید این را امتثال کنید؟ خب لباسی است متخذ از چرم روباه، در می آورید امتثال کرده اید این خطاب را.

پس این باعث نمی شود که احتمال اول تبدیل بشود به احتمال سوم. احتمال سوم این بود که صل و لاتلبس ما لایؤکل لحمه، ولی احتمال اول این بود که صل و لایکون ما تلبسه مما لایؤکل لحمه. ما طبق احتمال اول نیاز به استصحاب عدم ازلی داریم، بگوئیم این چرمی که ما پوشیدیم یک زمانی که نبود جزء حیوان حرام گوشت هم نبود والان کما کان، ولکن ما داریم جواب اشکال آقای خوئی را می دهیم که جناب آقای خوئی! أن لایکون ما تلبسه جزءا مما لایؤکل لحمه قابل امتثال است، نه به اینکه این چرم را تبدیل کنم و چرم روباهی بشود چرم آهوئی. بله این غیر مقدور است. اما می توانم آن را در نماز نپوشم، در نتیجه امتثال کرده ام این خطاب را که و أن لایکون ما تلبسه من اجزاء ما لایؤکل لحمه.

و اما آنچه که راجع به احتمال دوم فرمودید که نسبت صلاة با لبس ما لایؤکل لحمه نسبت ظرف ومظروف نیست، چون احد الفعلین بالنسبة الی الفعل الآخر نه زمان است و نه مکان، ولذا نه ظرف زمانی است و نه ظرف مکانی. ولذا صحیح نیست بگوئیم التکلم فی القیام، القیام فی التکلم. ولذا فرمودید الصلاة فی وبر ما لایؤکل لحمه فاسد استعمال مجازی است.

جناب آقای خوئی! موثقه ابن بکیر نفرمود الصلاة فی لبس ما لایؤکل لحمه، فرمود الصلاة فی ما لایؤکل لحمه. آنی که فعل مکلف است لبس ما لایؤکل لحمه. بله صحیح نیست بگویند الصلاة فی لبس ما لایؤکل لحمه، رابطه اینها رابطه ظرف و مظروف نیست. اما الصلاة فی ما لایؤکل لحمه که موثقه ابن بکیر فرمود الصلاة فی وبره فاسد این چرا رابطه اش رابطه ظرف ومظروف نیست؟ عرفا لباسی که ما می پوشیم نسبت به فعل ما احاطه دارد. کما اینکه می گوئیم المشی فی الظل، چون ظل بر ما احاطه دارد لذا صحیح است بگوئیم المشی فی الظل راه رفتن در سایه. سایه مگر ظرف زمانی است یا ظرف مکانی است؟ پس چرا می گوئید المشی فی الظل؟. هیچ هم مجاز نیست بلکه یک استعمال عرفی است. الصلاة فی وبر ما لایؤکل لحمه، الصلاة فی ثوب متخذ مما لایؤکل لحمه هیچ استعمال مجازی نیست. برای اینکه انسان وقتی که نماز می خواند و پیراهنی را که از حیوان حرام گوشت گرفته شده پوشیده است صدق می کند که نماز خواند در پیراهن گرفته شده از حیوان حرام گوشت. این همه روایت داریم که لاتصل فی ثوب اصابه خمر حتی تغسله. این همه روایت متعدد داریم که لاتصل فی ثوب کذا یا صل فی ثوب کذا، همه اینها استعمال مجازی است؟! چرا استعمال مجازی باشد، کاملا عرفی است. نفرمود الصلاة فی لبس ثوب. آنی که فعل ما است لبس ثوب است. اینجا هم نفرمود الصلاة فی لبس ما لایؤکل لحمه، بلکه فرمود الصلاة فیما لایؤکل لحمه، مثل الصلاة فی ثوب نجس.

پس این احتمال دوم هم عرفی است، ظاهر موثقه ابن بکیر هم فی حد ذاته همین است. فوقش با موثقه سماعه که ظاهرش احتمال ثالث است تعارض می کنند. موثقه سماعه نهی می کند از لبس ما لایؤکل لحمه می شود احتمال ثالث. موثقه ابن بکیر نهی می کند از صلاة فیما لایؤکل لحمه می شود احتمال ثانی.

واساسا به نظر ما این تدقیق غیر عرفی در روایات درست نیست. ما این را قبلا هم عرض کرده ایم: ممکن است واقعا مثلا نجاست آب وضوء مانع باشد، ولی در روایات بگویند توضأ بماء طاهر. نمی توانید بگوئید چرا نفرمودید لاتتوضأ بماء نجس. مگر سقراط و افلاطون با شاگردانشان سخن می گفتند؟! ائمه علیهم السلام با مردم به لسان عرف سخن می گویند. ممکن است طهارت شرط باشد بگویند لاتتوضأ بماء نجس، ممکن است نجاست مانع باشد بگویند توضأ بماء طاهر. یک بیان عرفی است. نمی توانی از این بیانها تعیین کنی که کدامیک از این احتمالها صحیح است. واقعا در مانحن فیه هم سه احتمال است هر سه عرفی است. و این تعبیرها در روایات ظهور ندارد در اینکه تعیین کند که احتمال سوم درست است و احتمال اول غلط است.

ولذا به نظر ما باید اساس را بر این بگذاریم که معلوم نیست کدامیک از این سه احتمال صحیح است. ولذا ما باید اثر فقهی را اینگونه برنامه ریزی بکنیم که احتمال اول هم هست، احتمال دوم هم هست و احتمال سوم هم هست. یکی از این سه احتمال ممکن است درست باشد، ولذا باید بر همین اساس ببینیم اصل عملی چه اقتضائی دارد.

به نظر ما اگر اول نماز این لباس مشکوک را مکلف نپوشیده بود، کلاه مشکوک را سرش نگذاشت، الله اکبر را که گفت کلاه را برداشت گذاشت سرش. علی جمیع الاحتمالات الثلاثة نمازش صحیح است. چون اگر احتمال اول بود که أن لایکون ما تلبسه من اجزاء ما لایؤکل لحمه، آن کسی که استصحاب عدم ازلی را قبول دارد که استصحاب عدم ازلی جاری می کند. می گوید این لباس هنگامی که نبود از اجزاء حیوان حرام گوشت نبود. آن کسی که مثل ما استصحاب عدم ازلی را قبول ندارد، یک مبنای دیگری را قبول می کند وآن مبنا این است که در تقید اصل جاری می کند. حالا که در قید دستش از اصل کوتاه شد چون استصحاب عدم ازلی است در تقید اصل جاری می کند. مثل آبی که نمی دانیم از اول که آب مطلق است یا مضاف. آن کسی که استصحاب عدم ازلی را قبول دارد استصحاب می کند که هذا لیس بماء، آن کسی که استصحاب عدم ازلی را قبول ندارد استصحاب می کند عدم تحقق الغسل بالماء را. می گوید یک زمانی که در مورد ما غسل به ماء محقق نشده بود، غسل به این مایع مشکوک که کردیم نمی دانیم غسل به ماء محقق شد یا نه استصحاب می کنیم عدم تحقق الغسل بالماء را. در خود تقید اصل جاری می کنیم.

اینجا هم ما که استصحاب عدم ازلی را قبول نداریم، طبق احتمال اول دستمان از اجراء اصل در خود لباس که کوتاه شد نوبت می رسد به اجراء استصحاب در تقید. اینجا خوشبختانه حالت سابقه تقید وجود تقید است. چون الله اکبر را که گفتیم تقید صلاة بأن لایکون اللباس متخذا مما لایؤکل لحمه خب این تقید نماز در هنگام الله اکبر گفتن محرز بود، استصحاب می کنیم بقاء تقید را. استصحاب می کنیم که این نماز اول که شروع شد همراه با این بود که در لباسی که از حیوان حرام گوشت گرفته شده نبود پس تا آخر نماز هم همراه با آن نیست. پس طبق احتمال اول که شرط است جزء نیست، شرط یعنی تقید واجب به این شرط متعلق امر است. ما در خود شرط اگر اصل جاری کردیم فهو، اگر اصل جاری نکردیم در خود تقید واجب به این شرط اصل جاری می کنیم. طبق احتمال اول که أن لایکون ما تلبسه مما لایؤکل لحمه استصحاب عدم ازلی را قبول دارید؟ خب اگر قبول دارید استصحاب کنید که یک زمانی که این لباس نبود از اجزاء حیوان حرام گوشت نبود، اگر قبول ندارید بالاخره شرطی گفته اند، شرط یعنی متعلق امر خود شرط نیست بلکه تقید به شرط است. مخصوصا که در اینجا بیائیم بگوئیم خود شرط امر غیر اختیاری است، که این ثوب از اجزاء حیوان حرام گوشت نباشد که در اختیار من مکلف نیست که آقای خوئی فرمود. دیگر در اینجا که نمی شود بیائیم بگوئیم خود شرط متعلق امر است، پس باید بگوئیم تقید به این شرط متعلق امر است. آقا در شرط اگر شما توانستید اصل جاری کنید فهو، اگر نتوانستید استصحاب کنید حالت سابقه تقید را. در مثل الغسل بالماء حالت سابقه عدم تقید بود، قبلا غسل بالماء محقق نشده بود، حالا هم که لباستان را با این مایع مشکوک می شورید استصحاب می کنید عدم تحقق غسل بالماء را. در مانحن فیه فرض این است که موقع الله اکبر گفتن این کلاه را گذاشته بودید زمین. خب استصحاب در این کلاه جاری نشد. استصحاب می کنید که من یک زمانی نماز خواندم در حالی که لباسم از اجزاء حیوان حرام گوشت نبود.

دقت کنید بالاخره واجب ما و مقید ما صلاة است علی أیّ تقدیر. طبق هر سه احتمال صلاة مقید است، منتهی مرکز قید اختلاف است، ولی در هر سه می گفتیم صل، منتهی صل بشرط أن لایکون لباسک مما لایؤکل لحمه که احتمال اول بود، صل فی ما لایؤکل لحمه که احتمال دوم بود، صل بشرط أن لاتکون لابسا لما لایؤکل لحمه احتمال سوم بود. هر سه احتمال مرکز شرطیت فرق می کند اما مشروط نماز است. تقید نماز به این شرط متعلق امر است. مرکز شرطیت طبق این سه احتمال فرق می کرد اما مشروط علی أی حال نماز است چیز دیگری نیست.

خب ما می آییم می گوئیم موقعی که الله اکبر گفتیم این مشروط محقق بود. مثال بزنم: مثل آن مبنایی که آقای صدر دارد، می گوید اگر شارع بگوید صل فی النهار. آقای صدر مبنایش این است که می گوید چون نهار امر غیر اختیاری است، استصحاب نهار به درد نمی خورد. می گوید چون وقتی شرط غیر اختیاری بود خودش متعلق امر نمی تواند باشد. تقید صلاة به نهار متعلق امر می شود، استصحاب بقاء نهار بخواهد اثبات تقید صلاة بکونها فی النهار بکند می شود اصل مثبت. این نظر آقای صدر است. فرق می کند با صل مع الوضوء. آنجا خود وضوء متعلق امر است چون اختیاری است. اما در صل فی النهار آقای صدر می گوید نمی تواند نهار متعلق امر باشد، پس متعلق امر چیست؟ متعلق امر تقید الصلاة فی النهار است. بعد می گوید استصحاب بقاء نهار برای اثبات تقید الصلاة فی النهار می شود اصل مثبت.

البته ما این را قبول نکردیم و گفتیم اینها اصل مثبت نیست. خب آقای صدر هم قبول دارد که اگر شما الله اکبرت را در روز گفتی بعد شک داری که شب شد یا نه، استصحاب کن خود تقید را. بگو این نماز من هنگام شروع در نهار بود، استصحاب می گوید تا آخرش هم در نهار است. اگر آقای صدر اشکال بکند آنجایی اشکال می کند که از اول الله اکبر نمی دانی در نهار بود یا در لیل. آنجا می گوید استصحاب نهار اثبات نمی کند حصول تقید الصلاة بکونها فی النهار. اما اگر الله اکبر را گفتی آفتاب را می دیدی بعد شک کردی که وسط نماز آفتاب غروب کرد یا نه. اصلا خود کون الصلاة فی النهار خود این تقید حالت سابقه وجودیه دارد استصحاب می کنیم. مانحن فیه هم همین است. ما می گوئیم بنابر احتمال اول برفرض استصحاب در لباس جاری نشود، آنی که بالاخره متعلق امر است تقید صلاة است بأن لایکون اللباس مما لایؤکل لحمه. خب ما می گوئیم این نماز وقتی شروع شد همراه با تقید بود بأن لایکون ما یلبسه جزءا مما لایؤکل لحمه فنستصحب بقاء هذه الحالة للصلاة الی آخر الصلاة. این بنابر این بود که اول نماز کلاه را زمین بگذارد.

اما اگر این آقا سرش کچل است نمی خواهد کلاه را از سرش بردارد حتی موقع گفتن الله اکبر، ما می گوئیم اگر اینجوری است که از اول نماز کلاه مشکوک را روی سرت می گذاری، به نظر ما باز مشکلی نداری؟ چرا؟ برای اینکه به نظر ما مشخص نیست که کدامیک از این سه احتمال ها درست بود. شاید احتمال سوم درست باشد. آقای خوئی ره می گفت حتما احتمال ثالث درست است ولذا این نماز را تصحیح می کرد بدون احتیاج به استصحاب عدم ازلی، چون استصحاب می کنیم که انت لست لابسا لما لایؤکل لحمه، آنوقتی که از حمام بیرون آمدی که لابس نبودی ما لایؤکل لحمه را استصحاب می گوید الان هم لابس نیستی. چون ایشان احتمال ثالث را تقویت کرد. ما می گوئیم احتیاجی به تقویت احتمال ثالث نیست، احتمال که می دهیم احتمال ثالث درست باشد. همینکه احتمال این معنا را می دهیم کافی است. برائت جاری می کنیم از شرطیت به نحو احتمال اول و شرطیت به نحو احتمال ثانی. چون آنها کلفت زائده می آوردند. آنها بودند که باعث می شدند که ما نتوانیم به این نماز اکتفاء کنیم. ولی احتمال ثالث خیلی آسان است، می گوید استصحاب کن که تو لابس ما لایؤکل لحمه نیستی نماز بخوان، ولو از اول نماز در این کلاه مشکوک نماز بخوانی. احتمال ثالث موجب توسعه است ولکن احتمال اول ودوم است که موجب تضییق است.

سؤال وجواب: ما چون استصحاب عدم ازلی را قبول نداریم نوبت می رسد به اصل طولی. اصل طولی هم مثل عدم الغسل بالماء می شود، اینجا می شود عدم تحقق الصلاة المقیدة. چون صلاة مقید است به اینکه در اجزاء حیوان حرام گوشت نباشد، شک دارم این نماز مقید موجود شد یا نشد. آنی که واجب است نماز مقید واجب است نه نماز مطلق. شک دارم این نماز مقید حاصل شد یا نه، استصحاب می گوید نماز مقید حاصل نشد. مثل جئنی بماء لیس بمالح اگر شما یک آب مشکوکی می آوردی استصحاب نمی کردی که من اتیان نکردم بماء لیس بمالح؟ خب استصحاب می کردی نفی حصول مقید را. اینجور است دیگر. اینجا هم کسی که استصحاب عدم ازلی را قبول ندارد بنابر احتمال اول باید نمازش را اعاده کند. چون نماز واجب نماز مقید است نه نماز مطلق، اصل عدم تحقق نماز مقید است. چون استصحاب عدم ازلی را اگر قبول داشتید طبق احتمال اول، می گفتید این کلاه از اجزاء حیوان حرام گوشت نیست. ولی ما که قبول نداریم شک داریم این نماز مقید که از ما خواستند موجود شد یا نه، استصحاب می گوید نماز مقید حاصل نشد. پس احتمال اول کلفت زائده دارد.

احتمال دوم هم کلفت زائده دارد. چون احتمال دوم می گوید ولاتکون صلاتک فی ما لایؤکل لحمه، من از اول شک دارم که نمازم فی ما لایؤکل لحمه هست یا نیست. احتمال دوم کلفت زائده می آورد، چون قاعده اشتغال می گوید باید احراز کنی که نماز مقید تحویل مولا دادی.

فقط احتمال سوم است که می گوید استصحاب عدم نعتی داری که انت لابسا لما لایؤکل لحمه. می گوئیم آقای خوئی احتمال سوم را تقویت کرد، ما چه کنیم؟ اصل برائت می گوید احتمال اول ودوم را با اصل برائت نفی می کنیم، احتمال سوم هم که موجب توسعه است نه موجب تضییق.

این بنابر این است که استصحاب عدم ازلی را قبول نکنیم.

اما کسانی که استصحاب عدم ازلی را قبول دارند، آنها مشکل پیدا می کنند. چطور؟ چون فرض این است که از این سه احتمال هیچکدام متعین نیست. ما گفتیم احتمال اول کلفت زائده دارد، احتمال دوم کلفت زائده دارد، ولی احتمال سوم کلفت زائده ندارد. اما آنهایی که استصحاب عدم ازلی را قبول دارند یک مشکلی که پیدا می کنند این است که در برخی از مثالها احتمال ثالث برای آنها کلفت زائده دارد. این احتمال ثالث برای ما که منکر استصحاب عدم ازلی هستیم هیچ مشکلی ایجاد نمی کند. اما آنهایی که استصحاب عدم ازلی را قبول دارند می گویند خدا کند احتمال ثالث درست نباشد چون بعضی جاها موجب کلفت زائده است. کجا؟ آن مثالی که زدیم، که اول پالتوی پوشیده که یقینا از پوست روباه است. قبل از اینکه او را دربیاورد این کلاه مشکوک را گذاشت روی سرش. بعد می خواهد نماز بخواند به او می گویند پالتو را در بیاور، پالتو را در می آورد ولی کلاه را در نمی آورد. طبق احتمال ثالث کلفت زائده دارد. چرا؟ چون قائلین به استصحاب عدم ازلی می گویند خدا کند احتمال اول درست باشد که ما استصحاب عدم ازلی جاری کنیم در این کلاه. می گوئیم این کلاه هنگامی که نبود از اجزاء ما لایؤکل لحمه نبود والان کما کان. در این مثال ما که منکر استصحاب عدم ازلی هستیم می گوئیم هر کدام از این سه احتمال را بگوئید نماز باطل است. اما آنهایی که استصحاب عدم ازلی را قبول دارند می گویند خدا کند احتمال اول درست باشد که ما استصحاب عدم ازلی جاری کنیم و این نماز را تصحیح کنیم.

می گوئیم خب در این مثال می گوئید خدا کند احتمال اول درست باشد، احتمال ثالث کلفت زائده دارد. اما در مثال های دیگر می گفتید احتمال ثالث موجب توسعه است. خب وقتی اینجور شد پس همه احتمال ها از یک حیثی موجب توسعه است و از یک حیثی موجب کلفت زائده است طبق نظر شما و اصول با هم تعارض می کنند.

سؤال وجواب: اگر احتمال اول درست باشد آقای صدر مشکل پیدا می کند. می گویند چون شرط غیر اختیاری است ما باید خود تقید را احراز کنیم. تقید هم حالت سابقه ندارد. اگر احتمال اول درست باشد تقید نماز بأن لایکون ما تلبسه من اجزاء ما لایؤکل لحمه آقای صدر گفت این تقید اثبات نمی شود با استصحاب عدم ازلی. چون آن شرط امر غیر اختیاری است طبق آن مبنا. در امر غیر اختیاری آقای صدر وبزرگان دیگر گفتند که اصل در او به درد نمی خورد، باید شما در تقید اصل جاری کنید. خب اصل هم عدم تقید است.

پس اگر احتمال اول درست باشد اینها مشکل پیدا می کنند. اما ما که استصحاب عدم ازلی را منکریم برای ما احتمال ثالث هیچ کلفت زائده ندارد بلکه موجب توسعه است. اما بنابر نظر کسانی که استصحاب عدم ازلی را قائلند احتمال ثالث هم گاهی کلفت زائده دارند کما ذکرنا.